

## فلسفه و دین

حمد ازلی خدای سبحان را سزاست که حکمت را خیر کثیر نامید؛ تحیت ابدی، پیامبران الهی را رواست



پیام حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه العالی)  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ اِیَّاهُ تَسْتَعِیْن

حمد ازلی خدای سبحان را سزاست که حکمت را خیر کثیر نامید؛ تحیت ابدی، پیامبران الهی را رواست که سرای حکمت را با مفتاح حضرت ختمی نبوت (هماره گشوده داشتند. درود بیکران، دوده طاها و اسره یاسین مخصوصاً حضرت ختمی امامت، مهدی موجود موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بجاست که حکمت‌مداران جامعه بشری بوده و هستند؛ به این ذوات قدسی تولی داریم و از معاندان عنود آنان تبری می‌نماییم! مقدم خضار گرامی، اساتید ارجمند و دانشجویان عزیز را محترم شمرده و از برگزارکنندگان گرانقدر این همایش وزین سپاسگزاری نموده و از عقل‌مداری اصحاب مقال و صحابه مقال تقدیر و از ناقدان بصیر که اضلاع سه‌گانه دین، فلسفه و پیوند ناگسستنی بین آن دو را مجتهدانه بررسی و هماهنگی کامل بین آنها را مایه بنیان مرصوص شدن بنای عقل و نقل در ظلّ هُمای وحی می‌دانند حق‌شناسی می‌کنیم و توفیق همگان را در اعتلای کلمه حقّ از خدای حکیم مسئلت داریم. تبیین ارتباط فلسفه و دین به عهده فیلسوفان الهی و متدینان حکمت‌محور است لیکن چند نکته‌ای راجع به آن در این پیام کوتاه به ساحت دانشگاهیان پژوهشگر در جهان‌بینی تقدیم می‌شود.

یکم: فلسفه مطلق که عهده‌دار معرفت و واقعیت مطلق و شناخت حقیقت بدون قید طبیعی، ریاضی، منطقی و اخلاقی است شناور اقیانوس ناپیدا کرانه است که هم خطر غرق را در بردارد و هم خیر غوص را زیرا یا سمت الحاد می‌رود و برای جهان هستی مبدأ و منتهایی نمی‌فهمد و آغاز و انجام را انکار می‌کند این همان خطر غرق در تیرگی جهل است که ره‌آوردی جز پوچی و سرگردانی ندارد و یا به سمت الهی سلوک می‌کند و برای جهان هستی آفریننده تأمل می‌شود که مبدأ است و برای آن روز حساب معتقد می‌شود که همان معاد است و آغاز و انجام آن را حقیقت محض یعنی موجودی که عین هستی نامحدود و متن کمال‌های نامتناهی است تأمین می‌کند و ره‌توشه آن کمال انسانی و جمال ربوبی و حیات سعادت‌مندانه ابد است که همان خیر غوص است. فلسفه مطلق که در تأمین موضوع، مبادی و مسائل مستقل است در طلیعه ورود به هستی‌شناسی نه با الحاد آشناست و نه با توحید مانوس می‌باشد یعنی در برابر مستثنی‌منه و مستثنای کلمه طیب لا اله الا الله بی‌تفاوت است زیرا در آغاز نه از وجود مبدأ هستی‌بخش خبری است و نه از وحدت و احدی بودن او. چنین علمی با چنان زهره‌ای می‌تواند ژرف‌اندیشانه درباره صدر و ساقه جهان هستی فتوا دهد.

دوم: معلوم را با علم می‌توان شناخت و اندازه علم به قدر عالم است. هر کس جهان را به اندازه خود می‌شناسد. انسان مادی که هویت خویش را در محور حس خلاصه می‌داند و تا چیزی را احساس نکند نمی‌فهمد چاره‌ای جز حس‌گرایی ندارد. چنین فرد محجوری از فلسفه مطلق کاملاً مهجور است. چنانکه عنکبوت مگس‌خوار کار عنقا را نخواهد کرد.

عنکبوت در طبع عنقا داشتی  
از لعابی خیمه کی افراشتی<sup>1</sup>

چنین فرد جامدی گرچه لفظاً جهان‌بینی می‌گوید ولی زمینی و یا زمانی می‌اندیشد. تفکر درباره جهان میسور متجسس مادی که هویت خود را نشناخت نیست و انسان عاقل که دارای سعه وجودی و شرح صدر است هرگز حقیقت ناپیدا کرانه خویش را در محور حس یا محدوده خیال و وهم محصور نمی‌کند بلکه هر کدام را در مدار خاص خود به امامت عقل نظر در اندیشه و به رهبری عقل عمل در انگیزه اداره می‌کند و توان ادراک کلی را که نه متمم است و نه متمکن دارد و گذشته و آینده را چونان حال می‌فهمد و با روش تجربی مطالب طبیعی را و با روش نیمه تجربی و نیمه تجربی مسائل ریاضی را و با روش تجربی محض معارف فلسفی را تحلیل می‌کند. چنین عالمی مجاز است که در دریای جهان‌بینی یعنی فلسفه مطلق به مقدار غوص خود وارد شود. البته چون با ابزار مفاهیم عقلی شنا می‌کند به همان نسبت می‌تواند از موجودات بحر هستی خبر دهد و از عمق اقیانوس و باطن آن آگاهی ندارد. لیکن با همین سرمایه سرفراز او را سزد که نفحة دلپذیر. امروز همه علم جهان زیر پر ماست را سر دهد زیرا اثبات موضوعات علوم و مبادی تصدیقی آنها به عهده فلسفه مطلق است و مهم‌تر از همه اثبات اسلامی بودن همه علوم و تثبیت دینی بودن همه دانش‌ها به برکت فلسفه مطلق الهی است که یک فیلسوف صاحب معرفت نفس با برهین تجربی ناب خود به آنها راه خواهد یافت. البته برتر از جهان‌بینی فلسفه مطلق، جهان‌بایی عرفان ناب است که بهره شاهدان واصل است زیرا اینان از علم‌الیقین به عین‌الیقین بار یافتند که طرح آن خارج از این پیام موجز است.

سوم: انسان حس‌گرا هرگز فیلسوف نخواهد بود زیرا توان ادراک موجود نامحسوس را ندارد و آغاز و انجام جهان امری است غیر محسوس کسی که بخواهد درباره چنین معلوم ناپیدا کرانه ژرف‌اندیشی کند کمترین سرمایه علمی او عقل تجربی تام و برهان کلی منطقی است که قضایای ضرورت ازلی را به همراه داشته باشد. حداکثر بهره علمی یک انسان حس‌گرا آشنایی با برخی از مسائل

تجربی است چنین متفکری بین نیافتن چیزی و نبودن آن فرق نمی‌گذارد و چون صدر و ساقه نظام کیهانی به تجربه حسّی در نمی‌آید هرگز توان داورِ دربارهٔ آن را ندارد و عدم وجدان را دلیل عدم وجود می‌پندارد و با ابزار پنداری خود مبدأ و معاد، وحی و نبوت، دین و شریعت را انکار می‌نماید.

تا که گفتارت ز حال تو بود 215#&;215#&;215#&;215#&; سیر تو با پرّ و بال تو بود  
بی‌تحرّی و اجتهادات هُدی 215#&;215#&;215#&;215#&; هر که بدعت پیشه گیرد از هوی  
همچو عادتش بر بَرَد باد و گشدد 215#&;215#&;215#&;215#&; آبی سلیمان است تا تختش کشد2

یک متفکر حس‌گرای محض اگر بخواهد فیلسوفانه فکر کند چونان قوم عاد به دام إلحاد می‌افتد و تندباد جهان‌بینی خام او را در هوا معلق می‌کند تا به چنگ شاهین رباینده گرفتار گردد یا به مکان دور پُرّت شود مَن يُشْرِكُ بِاللّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحَطَّطَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. 3 انسان عقل‌گرا که حرمت حسّ را در تجربه مادی و ارج خیال و وهم را در نیمه تجربی و تجربیدی و ارزش عقل ناب را در تجربیدی محض نگه می‌دارد، می‌تواند از رهبری سلیمانانه جهان‌آفرین بر باد مسلط گردد و بامداد مطلب فاخری را فتح کند و شامگاه مطلب شامخی را بگشاید که چنین بشارتی را قرآن کریم به رهپویان حق‌مدار داده است عُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ. 4 چنین عقل‌محوری اگر بخواهد فیلسوفانه فکر کند امید آن می‌رود که به هستی‌خدا یگانه و یکتا پی برد و جهان ملک و ملکوت را مخلوق او بداند و بار تخت و بخت و رخت وی را باد سلیمانی به دوش بکشد و صحنه هستی را آیات الهی بداند.

چهارم: معرفت‌شناسی که تنها راه شناخت وی حسّ و تجربه احساسی است اگر بخواهد از قلمرو مجاز خود تجاوز کند و وارد حوزه فلسفه مطلق و جهان‌بینی گردد، تمام امور ماوراء طبیعت را افسانه و افیون می‌پندارد و همه احکام و حکم انبیاء را اسطوره می‌شمارد إِنَّ هَذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ 5 و دین‌آفرین و دین‌آور و دین‌باور همگی را نادیده می‌انگارد و تمام فلسفه‌های مضاف را اولاً و همه علوم بهره‌مند از آن فلسفه‌های مضاف را ثانیاً إلحادی تنظیم می‌کند زیرا مهم‌ترین عنصر علم همانا هستی‌موضوع آن و نیز مبادی تصدیقی اثبات محمول‌ها برای آن موضوع است و همگی رهن نظام علی و معلولی‌اند. اگر معرفت‌شناس مادی نظام علیّت را در ماده خلاصه کند هیچ‌گاه در مکتب إلحادی او مبدأ فاعلی به نام خداوند که منزّه از ماده و لوازم آن است مطرح نخواهد بود و هرگز نمی‌توان ایجاد موضوع علم و ترتیب عوارض ذاتی آن را به خداوند نسبت داد. بنابراین صدر و ساقه چنین فلسفه مطلق و فلسفه‌های مضاف و علوم وابسته به آن إلحادی خواهد بود. آن‌گاه رین چنین دانش‌های مطلق و مضاف را با غوایت و ضلالت همراه می‌داند و تطارد بین فلسفه مزبور و دین الهی صلح‌ناپذیر است. آنچه را فریدالدین عطار نیشابوری سروده است می‌تواند بر این فلسفه منطبق شود.

کاف کفر اینجا بحقّ المعرفه 215#&;215#&;215#&;215#&; دوست‌تر دارم ز فای فلسفه 6

و دین که معرفت‌شناسی تجربی، تجربیدی، شهودی و وحیانی را در درون خود دارد چنین فلسفه‌ای را جهل و سقّه می‌داند زیرا از منظر دین در جهان هستی، حقایق والایی وجود دارد که جز با عقل تجربیدی و قلب شهودی شناخته نمی‌شود و حس‌گرایان محروم از تعقل و شهود کورهایی هستند که می‌خواهند با لامسه آفتاب را بفهمند و با ذائقه حقیقت روح ملکوتی انسان را ادراک کنند. وقتی قلم به دست حس‌گرا افتاد هر چه رقم می‌زند ضد دین است.

حکم چون در دست گمراهی فتاد 215#&;215#&;215#&;215#&; جاه پندارید و در چاهی فتاد 7  
چون قلم در دست غداری فتاد 215#&;215#&;215#&;215#&; لاجرم منصور بر داری فتاد  
چون سفیهان راست این کار و کیا 215#&;215#&;215#&;215#&; لازم آمد یقتلون الأنبیاء 8

غرض آنکه با بینش حس‌گرایانه هیچ پیوندی بین دین و فلسفه مطلق، مضاف و علم نیست زیرا تنگنای حسّ توان یافتن فراخنای جهان را ندارد.

آسمان‌ها و زمین یک سبب دان 215#&;215#&;215#&;215#&; گز درخت قدرت حق شد عیان  
تو چو کرمی در میان سبب در 215#&;215#&;215#&;215#&; وز درخت و باغبانی بی‌خبر 9

پنجم: معرفت‌شناسی که هویت اصیل خود را بازیافت و مراحل سه‌گانه علم حصولی را در قلمرو احساس تجربی و تخیل و توهم نیمه‌تجربی و تجربیدی و تعقل تجربیدی تام پیمود و گامی هم در حوزه علم حضوری نهاد و حقیقت خویش را که روح مجرد است مشاهده کرد تمام موجودات را مخلوق مبدئی می‌داند که هستی محض است و همه اوصاف کمالی را به نحو نامحدود داراست و همگی را مصداقاً عین یکدیگر و متن ذات خالق نظام آفرینش می‌یابد و نظام علی و معلولی را بر پایه استناد حادث به قدیم، نظم به ناظم، متحرک به محرک، ممکن به امکان ماهوی به واجب و سرانجام ممکن به امکان فقری به غنی محض مشاهده می‌کند. محصول چنین فلسفه مطلق الهی نمودن تمام معلومات و علوم است زیرا در این قلمرو هیچ سخنی جز خلقت نیست یعنی عرش عالم تا فرش او همگی مخلوق خداوند و شناخت آن یعنی خلقت‌شناسی و خلقت‌شناسی فقط الهی است زیرا موضوع علوم مخلوق خداست،

عوارض ذاتی آن که محمولات مسائل محسوب می‌شوند همگی مجعول خدایند (نه به جعل بسیط جداگانه و نه به جعل تألیفی بلکه به جعل تبّعی موضوع) و علم نیز موجود امکانی و مخلوق خداست، عالم نیز نیازمند به هستی‌بخش می‌باشد و هیچ سخن از طبیعت و علم طبیعی مطرح نیست تا کسی بگوید مثلاً زمین‌شناسی نسبت به اسلامی و غیر اسلامی بودن بی‌تفاوت است زیرا زمین مخلوق خداست و خلقت‌شناسی غیر اسلامی نخواهد بود. ممکن است زمین‌شناس نسبت به دین الهی بی‌تفاوت باشد ولی هویت او علم اسلامی است و غیر از آن نمی‌تواند باشد. چنین فلسفه‌ای الهی بودن خود را ثابت می‌نماید اولاً و دینی بودن تمام فلسفه‌های مضاف را تأمین می‌نماید ثانیاً و اسلامی بودن همه علوم و امتداد فلسفه‌های مضاف را تثبیت می‌کند ثالثاً. رهاورد چنین فلسفه مطلق اثبات وجود خدا، ضرورت وحی و نبوت، تحتم دین، قطعی بودن معاد و سایر امور دینی است چنانچه اسلامی نمودن علوم نیز از نتایج سحر جهان‌بینی عقل فلسفی است همان طوری که این فلسفه مطلق ضرورت دین الهی را تأمین می‌کند، دین نیز فراگیری و تحقیق چنین فلسفه مطلق را ترغیب می‌نماید. و اگر اصرار دین بر جهان‌بینی عقلی و تحصیل فلسفه مطلق الهی نبود گروهی گرفتار حس‌گرایی شده و چونان مادیون دیگر در پیشگاه وثن طبیعت خضوع و در ساحت صتم صنعت خضوع می‌کردند.

گر نبودی کوشش احمد تو هم؛ 215#&;215#&;215#&;215#&; می‌پرستیدی چو اجدادت صنم  
این سرت وارست از سجده صنم؛ 215#&;215#&;215#&; تا بدانی حق او را بر امم  
سر ز شکر دین از آن برتافتی؛ 215#&;215#&;215#&; کز پدر میراث ارزان یافتی 10

ششم: فلسفه الهی نه تنها مورد ترغیب دین است و از این جهت مسلمانان به فراگیری آن همت کرده و می‌کنند بلکه خود دانشی است دینی. توضیح آنکه گاهی تعلیم و تعلم یک علم مورد دستور اسلام است در این صورت یاد دادن و یاد گرفتن آن علم کاری است اسلامی و اسلامی بودن فعل ارتباطی به اسلامی بودن علم ندارد، زیرا ممکن است چیزی در گوهر ذات خویش نسبت به دین و ضدّ دین یکسان و بی‌تفاوت باشد ولی چون برای جامعه سودمند است مسلمان و کافر به فراگیری آن اهتمام می‌ورزند پس صرف ترغیب اسلام به تعلیم و تعلم دانش معین را موجب اسلامی شدن آن دانش نخواهد شد و گاهی مسلمانان بدون سابقه ترغیب یا سائقه تشویق به تحصیل دانش معین و گسترش آن مبادرت می‌نمایند در این صورت نیز نه می‌توان اسلامی بودن آن علم را ثابت نمود و نه می‌شود فتوا به وجوب یا استحباب تعلیم و تعلم آن دانش داد زیرا دلیل عقلی یا نقلی معتبری بر رجحان لزومی یا غیر لزومی آن اقامه نشده معنای دینی بودن فلسفه الهی هیچ کدام از دو مطلب یاد شده نیست. بلکه معیار اسلامی بودن فلسفه مطلق دو چیز است یکی به عنوان اصل جامع و ضابط کلی و دیگری به عنوان شاهد و مؤید مقطعی در مواردی که یافت شود، اما اول یعنی اصل جامع، فلسفه مطلق در آغاز چون عشق سرکش و خونی بوده 11 و با دو عالم (دو مکتب الهی - الحادی) بیگانه است 12 زیرا فیلسوف تشنه‌ای است که به سراغ آب می‌رود اگر کز راه رفت گرفتار سراب الحاد می‌گردد و اگر وارد بزرگراه شد به سرآب الهی می‌رسد و با رهیدن از حباب و رسیدن به عباب نظام هستی را آفریده خدا می‌یابد و اراده و علم پروردگار را در همه جهان مشاهده می‌کند و در تمام لحظات علمی‌اش در صدد کشف کارهای خدا به سر می‌برد و این متن اسلام است. زیرا عقل برهانی حجت شرعی خواهد بود مکشوف او فعل خدا و در متن و حاشیه آن چیزی غیر از اسلام یافت نمی‌شود چون فیلسوف الهی فعل خدا را رصد می‌کند و آن را کشف می‌نماید و از آن خبر می‌دهد همان طوری که مفسر قرآن مجید قول خدا را بررسی می‌کند و مضمون آن را می‌فهمد و از مدلول آن خبر می‌دهد. تفسیر تبیین قول خداست و فلسفه مطلق و به پیروی وی فلسفه مضاف و علم تشریح کار خداست یعنی اگر از فیلسوف یا زمین‌شناس مثلاً سؤال شود که خداوند جهان جامع و کلی یا زمین را چگونه آفرید پاسخ صحیح می‌دهند همان طوری که مفسر، فقیه، محدث، متکلم و مانند آن در برابر سؤال‌هایی ویژه رشته‌های خاص خود جواب درست می‌دهند و معنای جواب صائب این است که هر کدام در حدّ توان خود برابر سعی مجتهدانه خویش از فعل یا قول خدا خبر می‌دهند و در آئین خبرگزاری اسلامی فرقی بین عقل برهانی که از فعل خدا گزارش می‌دهد و بین نقل معتبر که از قول خدا حکایت می‌کند نیست و عقل و نقل دو بال پرواز تفکر اسلامی‌اند و هر دو تحت رهبری وحی آسمانی هدایت و تدبیر می‌شوند و باید از افراط در بها دادن به عقل جداً پرهیز کرد تا مبادا در برابر وحی نشانده شود چنانچه باید از تفریط درباره او اجتناب نمود که مبادا آن را نظیر داربست قرار داد که بعد از بنای ساختمان به دور انداخته می‌شود، زیرا با برهان عقل اصل وجود خدا، یکتایی و یگانگی او، اتصاف به اوصاف نامتناهی کمالی، عینیت صفات ذاتی با هم و با ذات و نیز ضرورت وحی و نبوت و عصمت انبیاء و همچنین لزوم معجزه و فرق بین اعجاز و علوم غریبه مانند سحر، جادو، شعبده، طلسم و نظایر آن و همچنین تحتم معاد ثابت می‌شود و همه اینها اسلامی است بلکه اصل اسلام با برهان فلسفی ثابت می‌شود آن‌گاه داربست‌گونه بساط فلسفه یعنی تفکر عقلی درباره بود و نبود جهان، جهان‌بان و سایر مسائل آن برچیده و از بیکر دین منفک گردد. ممکن است کسی تفکر عقلی و برهان معتبر را بپذیرد و از تفوه به فلسفه تحاشی داشته باشد این عمل تفکیک در لفظ است نه در معنا البته عقل برهانی خود را موظف می‌داند که همتای نقل حرکت کند و نقل قطعی هرگز با عقل برهانی مخالف نخواهد بود و در مورد عموم یا اطلاق دلیل نقلی معتبر، به عنوان مخصّص لّبی یا مقید لّبی حضور فعال دارد و اگر مطلب مربوط به امور جزئی است نه کلی و جهانی عقل علمی حضور دارد و نه عقل فلسفی زیرا فلسفه جهان‌بینی است ولی علوم رایج هر کدام عهده‌دار گوشه‌ای از زوایای جهان آفرینش‌اند بنابراین عقل فلسفی نردبان معرفت دینی است نه داربست ساختمان اسلام و مصباح اسلام است نه مفتاح آن که بعد از گشودن در همان‌جا بماند و وارد گنجینه‌ای که خود آن را کشف کرده است نشود.

اما دوم قواعد فراوان فلسفی است که در آیات و روایات اهل بیت عصمت و طهارت (وارد شد که استنباط مبانی عقلی اولاً و استخراج فروع فراوان فلسفی از آن مبانی ثانیاً امکان‌پذیر است چنانچه قواعد اصولی و فقهی در این گنجینه‌ها یافت می‌شود که در فنّ اصول فقه و فقه مورد بهره‌روری فراوان خواهد بود و طرح آن خارج از حوصله این پیام مختصر است.

هفتم: تفکر فلسفی همانند بسیاری از رشته‌های علمی دیگر همزاد بشر بوده و هرگز با او وداع نکرده و از او تفکیک‌پذیر نیست. زیرا نه با سفارش کسی او را همراهی می‌کرد و نه با توصیه کسی او را رها می‌کند. مکتوبات خاور دور و نزدیک، منشورات باختر دور و نزدیک گواه صدق دعوی‌های صحابت دیرین و تلازم انفکاک‌ناپذیر است. آنچه بعد از جریان طوفان جهانگیر نوح در خاورمیانه مطرح شد و تاریخ قطعی دارد همانا تفکر جهان‌بینی عقلی است که از انبیاء ابراهیمی (در این منطقه طنین افکنده و همچنان پیروزمندانه بی‌رقیب پویا و پایاست جریان بت‌شکنی حضرت ابراهیم) منظره با نمود بزرگ‌ترین طاغوت عصر، مراسم آتش‌افروزی و طمع خام خلیل‌سوزی تمام خاورمیانه را تسخیر کرد. گرچه رسانه آن روز رسا نبود لیکن رخداد اعجازی یا تَارُ کُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ 13 برق‌آسا تمام منطقه به ویژه صاحب‌نظران بصیر را آگاه کرد و همزمان برهان لا اَحِبُّ الْاَفْلَیْنِ 14 به همه آکادمی‌ها و مراکز فرهنگی رسید و از آن روز تاکنون پیرامون حدّ اوسط برهان خلیلی آرای متضارب نو به نو به بازار فلسفه و کلام عرضه شده و می‌شود که آیا مقصود تبیین برهان حرکت است یا دلیل حدوث و یا تقریر نظم است یا امکان ماهوی و سرانجام امکان فقری. ضمناً تفاوت عنصری این برهان با دلیل رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ و سَرَّ عَدُولِ از آن دلیل بعد از نغمه مشنوم انا اَحْيِي وَاَمِيتُ به برهان فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ 15 چیست و توجیه این دلیل که ظاهر آن موافق سپهرشناسی نابسامان بطلمیوسی است با هیئت به ثبت رسیده حرکت زمین چگونه است که همگی نشان قدمت تفکر فلسفی به برکت وحی و نبوت در خاورمیانه است و چون اسلام تنها دین معقول و مقبول الهی است و همه انبیاء به ویژه سلسله ابراهیمی (آنان همین دین حنیف را با اختلاف در مناجات و شریعت مناسب عصر و مصر آورده‌اند بنابراین نباید تفکر فلسفه الهی را به یونان و مانند آن اسناد داد بلکه می‌توان گفت همان طوری که بزرگان بی‌ندیدی که همانند آنان را کس ندید چونان فارابی، ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، ابن‌عامری، ابن‌هیثم... که غالب اینان نه استاد داشتند و نه شاگردی توانست این ذوات خردمدار، عقل‌محور را همراهی کند، از مکتب قرآن و عترت بهره گرفتند و صاحب‌گفتار تابناک تارک تاریخ شوند و بگویند مولی‌الموحدين امیرالمؤمنین حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب (در بین صحابه حضرت ختمی نبوت) کالمعقول بین المحسوس بوده است. 16 حکمای سترگ یونان و سایر سرزمین از مکتب صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى 17 متنعم شده‌اند. اجتهاد در قواعد فلسفی همانند استنباط در قواعد اصولی و فقهی از عهد کهن تا عصر ظهور حضرت ختمی امامت مهدی موجود موعود (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) مستمر بوده و خواهد بود. و هرگز نمی‌توان تفکر عقلی فیلسوفان الهی را متعلق به قبل از اسلام به معنای جامع آن پنداشت. آنچه ضروری است و به صورت ترجیح‌بند: همی گویم و گفته‌ام بارها، این است که عقل در برابر نقل است نه در برابر وحی، فیلسوف در مقابل فقیه و محدث است نه در مقابل پیامبر، عقل و نقل تحت هدایت وحی تغذیه می‌کنند فیلسوف و فقیه پیرو پیامبرند و با حضور وحی هیچ مجالی برای عقل فلسفی نیست چنانچه جایی برای اجتهاد نقلی نیست. از دیرباز چنین سروده‌اند حکیم سنائی گوید:

مصطفی اندر جهان آنکه کسی گوید که عقل؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; آفتاب اندر سماء آنکه کسی گوید سها 18  
عقل تا کوه است او را شرع نپذیرد ز عز؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; باز چون که گشت گردد شرع نزدش کهربا

ملای بلخی گوید:

جامه سیه کرد کفر، نور محمد رسید؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; طبل بقا کوفتند مَلِكِ مُخَلَدِ رسید  
دوش در استاده گان غلغله افتاده بود؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; کز سوی نیک اختران اختر اسعد رسید  
عقل در آن غلغله خواست که پیدا شود؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; کودک هم کودک است گرچه به ابجد رسید  
از بی نامحرمان، قفل زدم بر دهان؛ 215#&; 215#&; 215#&; 215#&; خیز بگو مطربا عشرت سرمد رسید 19

از رهاوردهای حکیمان این است که اگر همه مردم زمین در حدّ حکیم فارابی و بوعلی بوده‌اند باز آیه کریمه هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ 20 صادق بود زیرا همگان در ساحت قدس نبوت کودک ابجدی‌اند. لذا بیشترین کوشش و متقن‌ترین کیش برهانی برای ضرورت وحی و نبوت را حکمای الهی ارائه نموده‌اند. مجدداً از اساتید بزرگوار و دانشجویان عزیز و مهمانان ارجمند همایش وزین فلسفه و دین تقدیر و از مسئولان محترم دانشگاه شیراز و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه سپاسگزار می‌شود.  
غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله

جوادی آملی

بهار 1389

1. مثنوی مولوی، طبع کلاله، ص 201، بیت 19 و 21.
2. مثنوی مولوی، طبع کلاله، ص 421، بیت 19 و 24.
3. سوره حج، آیه 31.
4. سوره سبأ، آیه 12.
5. سوره انعام، آیه 25.
6. منطق‌الطیر، تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، ص 291.
7. مثنوی معنوی، طبع کلاله، ص 239.
8. همان، ص 100.

- 9 . مثنوي مولوي, طبع كلاله, ص245, بيت 33.
- 10 . مثنوي مولوي, طبع كلاله, ص85, بيت 11 و 13.
- 11 . مثنوي, ص213.
- 12 . همان.
- 13 . سورة انبياء, آية 69.
- 14 . سورة انعام, آية 76.
- 15 . سورة توبه, آية 258.
- 16 . معراج نامه ابن سينا.
- 17 . سورة اعلي, آية 19.
- 18 . ديوان سنائي, ص43.
- 19 . ديوان شمس تبريزي, ص356 - 357.
- 20 . سورة جمعه, آية 2.